

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

از روایاتی که مربوط به مسأله استطاعت و کیفیت قضاء عن حجة الاسلام بود، فارغ شدیم و عرض شد که مسأله حجة الاسلام عبارت است از یک ارتباط خاص بین انسان و بین پروردگار نسبت به اتیان اعمال و افعال مخصوصه که این ارتباط خاص در هر مرتبه‌ای محقق می‌شود و حقیقتش، حقیقت واحده است و بر طبق همان مرتبه نسبت به همان مرتبه تکلیف خاص دارد .

بنابراین اگر صبی همراه والدین خودش به حج برده شود آن تکلیف را نسبت به حجة الاسلام در زمان صباوت و طفولیت انجام داده است یعنی آن حج را انجام داده است و یعد حاجاً یوم القیامه بدون کمترین رتبه یعنی همان طوری که در روز قیامت حجاج بیت الله را که مؤدی حجة الاسلام هستند در یک صف قرار می‌دهند، این صبی را هم که قبل از بلوغ به حج رفته است در همان صف قرار می‌دهند

نه یک صف متأخر این منظور ما است یعنی در همان  
صفی که فرض کنید یک فرد چهل ساله را به حج  
مشرف بکند و اتیان بشود بغل او یک طفل پنج ساله  
را قرار می دهند یک طفل دو ساله را قرار می دهند و  
یک طفل رضیع را قرار می دهند، می آیند در کنار او،  
نه اینکه مثلا فرض کنید که چهارده ساله ها را یک  
صف قبل و سیزده ساله ها در یک صف متأخر.

این منظور ما است البته منظور ما که چه عرض  
کنم ما که هستیم که بخواهیم بگوئیم، منظور ما از  
روایات که می فرمایند که حجة الاسلام را قضا کرده  
است، عبارت از این است که همان حقیقت و  
واقعیت بدون یک سر سوزن کم و زیاد برای صبی  
ثبت می شود و دیگر نیاز نیست به اینکه ما تفسیر  
کنیم و تاویل کنیم، چطور اینکه تاویل کردند که  
حجة الاسلام مراتبی دارد یا اینکه فرض کنید  
مسامحه هست یعنی مأجور است ثواب است اینها  
همه تأویلاتی است که ما لا یرضی بها صاحبه است

خوب است، ما همانطوری که امام علیه السلام

فرموده همان جور بیائیم بیان کنیم، از خودمان فضولی و من درآوردی نکنیم، فهمان نمی‌رسد بگویم نمی‌رسد! دیگر نیائیم کلام امام صادق علیه السلام را تاویل کنیم.

امام علیه السلام می‌فرماید که فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْاِسْلَامِ دِیْگَرِ فَضُوْلِی مَوْقُوْفٍ، وَتِی حَضْرَتِی مِی فَرْمَیْدُ: کِه صَبِی اِگَر قَبْلَ اَز بَلُوغٍ بِه حِجِّ مَشْرُفٍ بَشُوْد فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْاِسْلَامِ یَعْنِی حَجَّةَ الْاِسْلَامِ، دِیْگَرِ مَا دِه تَا حَجَّةَ الْاِسْلَامِ کِه نِدَارِیْمِ، یِک حَجَّةَ الْاِسْلَامِ بَیْشْتَرِ نِدَارِیْمِ .

بله، یک وقت خود امام علیه السلام می‌فرماید که مقصود از حجة الاسلام در مورد صبی، حج استحبابی است و آن حجة الاسلامی که دارای آن آثار مخصوص است، نیست، بلکه صرفاً ثوابی می‌برد، خوب، بله همانطور که اگر یک جا معطر باشد هرکسی وارد اتاق بشود، از آن عطر استفاده می‌کند، خوب بچه هم که وارد اتاق بشود بالاخره از آن فضای معطر بهره‌مند می‌شود اما نه اینکه فرض کنید بایستد نماز بخواند آن طوری که برای بزرگترها

هست که وجوب صلاة در مسجد است، آن بچه وارد مسجد می‌شود از همان فضای مسجد از همان روحانیتش از همان به اصطلاح، عطر خوشی که در آنجا هست به همین مقدار شاد می‌شود و بیش از این نه، این نیست منظور، منظور این است که اگر بچه‌ای آمد وارد مسجد شد فرض کنید یک بچه ده ساله و در کنار مصلین ایستاد و نماز جماعت را همانطوری که آنها می‌خوانند او هم خواند و دارای طهارت هم بود، همان آثار مترتب بر صلاة واجب که برای مصلین است همان آثار به ظرفیت خود این بچه آن آثار هم برای او ثبت می‌شود .

لذا می‌گویند که اطفال خود را بیدار کنید برای نماز خواندن، بخاطر آن است که به آن حظ و نصیب برسند. بنده خودم شاهد بودم در کربلا که مشرف بودیم، مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه به والد ما می‌فرمودند: حتی بچه‌های کوچک را هم بین الطلوعین بیدار کنید، نه بخاطر اینکه اینها عادت پیدا کنند که بین الطلوعین بیدار باشند، این عادت نمی‌خواهد، بلکه خود همین بیداری در

بین الطلوعین همانطوری که موجب استجلاب رزق است (چطور اینکه، در روایات داریم کسی که در بین الطلوعین خواب باشد، رزق آن روز نصیبش نمی‌شود یعنی، رزق روحانی و رزق علمی، نه رزقهای مادی و نان و پنیر و اینها آن رزق روحانی آن روز نصیب آن نمی‌شود) کسی که در بین الطلوعین خواب است آن روز خودش هم می‌فهمد که در بین روز است، ولیکن حالش فرق دارد اینکه حالش فرق می‌کند به علت آن است که بین الطلوعین بیدار نبوده و نصیبی ندارد و باید مسأله را برای فردا بگذارد، حالا فردا گریه کند، یا... بنده نمی‌دانم چکار کند دیگر آن روز رفت .

کسی از افراد نقل می‌کرد که فلان آقای معروف را اگر نمی‌آمدند برای نماز، بیدارش کنند، نماز صبحش قضا می‌شد. (می‌آمد در همین‌جا نماز جماعت می‌خواند، فوت کرده است) پس این هم یک تبلیغ و یک حساب و کتاب حالا او چه می‌گوید و آن عارف بزرگ چه می‌گوید، بچه‌های کوچک را در بین الطلوعین بیدار کنید که محروم نباشند.

حالا کدام یک از این دو مطابق مکتب امام صادق علیه السلام است؟ کدام یک از این دو پا جای پای اهل بیت گذاشته اند؟ حالا بیایم هی حرف از خودمان در بیاوریم، هی کتاب بنویسیم هی رد کنیم احمقانه، کار ما فقط شده این که بر هر کسی که یک حرف برخلاف نظر و سلیقه و هوا و هوس خودمان زد بگوییم رد کنیم بیچاره ها، بروید خودتان را درست کنید، بروید خودتان را موافق کنید، چرا بلند می شوید آبروی خودتان را می برید و از این طرف و آن طرف خرج می کنید و موقعیت خودتان را پایین می آورید.

خود او به این نتیجه می رسد که این یعنی، همان فلسفه تشریح احکام برای غیربالغین این است که تشریح به این نحو یعنی به نحو استحباب نه فقط تشریح به خاطر تمرین و ممارست و امثال ذلک است و اینها، نه بلکه برای استفاده کردن است. همانطوری که بالغ استفاده می کند او هم استفاده خودش را می کند بعد با تغییر موضوع تشریح ملزم در آن جا آورده می شود که آن یک به اصطلاح مطلب دیگری دارد.

پس بنابراین، نه احتیاج به این است که ما تأویل کنیم، و نه احتیاج است به اینکه توضیح کنیم، نه احتیاج است به اینکه حجة الاسلام را دو حجة الاسلام بدانیم، به هیچ کدام از اینها نیازی نیست، بلکه حجة الاسلام که امام علیه السلام می‌فرماید، همان حجة الاسلام است در عین حال حضرت می‌فرمایند: که ولو حج عشر سنین يجب علیه الحج إذا يصبر بالغاً یا إذا احتلم یا لكان مستطیعاً فی البلوغ، این هم به جای خودش محفوظ است ده بار اگر به مکه برود باز در این ظرف تکلیف مسقط از تکلیف در زمان بلوغ و استطاعت نخواهد بود، این به جای خود و آن هم به جای خود هر کدام جای خودش را دارد این اگر در این زمان حج انجام داد و فوت کرد **يَعْدُ** حاجاً اگر این آمد و پا به بلوغ گذاشت چه می‌شود موضوع عوض می‌شود وقتی موضوع عوض شد حکم جدید می‌آید و این همان مطلبی است که ما در بحث فلسفه به جایش این مسائل را گفتیم که دو تشریح ما در اینجا داریم:

یک تشریح در ظرف صباوت و یک تشریح در ظرف بلوغ و استطاعت دو مساله است. در ظرف صباوت تشریحش تشریح حج استحباب است در

ظرف بلوغ و استطاعت تشریح حج واجب است و ملزم و موبق، ترکش ترک موبقه است. لذا اگر به همین نحو شخص بیاید و حتی در زمان بلوغ سالهای سال از او بگذرد و مستطیع برای اتیان حج نشود و از دنیا برود این *يَعْدُ حَاجاً* و حجة اسلام را در زمان تشریح صباوت انجام داده و در زمان تشریح هم برایش واجب نشده است مستطیع نبوده که بخواهد الزام برای حج انجام بشود این می شود حاج، لذا به این می شود گفت حاج، حتی اگر در زمان شیرخوارگی و رضاعت هم به حج برود باز این می شود به او گفت حاج است، حتماً نباید که خودش برود اگر برود و احرام بر او ببنددند و آن شخصی که ولی از طرف او و یا مباشر از طرف اوست، نیت کند و او را به مواقف و عرفات و مشعر ببرد و از طرف او رمی کند (ما به حج که مشرف می شویم می بینیم که بسیاری از افراد می آیند با اطفال شیرخوار و آن را که دیگر نمی برند رمی بکند، بلکه از طرف او می روند و رمی می کنند) این الان اگر احرام ببندند و از طرف او بروند این را انجام بدهند نفس نیتی که



ولیّ او انجام می‌دهد، او به جای او حج است. حج حساب می‌شود و این عجیب است که چطور به دستگاه خدا این قدر دقیق و روی حساب است که می‌گویند چرا بخل می‌کنی و این بچه را از این فیض محروم می‌کنی، وقتی یک همچنین فیضی دارد به این می‌رسد حالا که داری او را به مکه می‌بری خوب او را احرام ببند و از طرف او نیّت کن و داری سعی می‌کنی او هم همراه خودت باشد از طرف او نیّت کن هم سعی به پای خودت حساب می‌شود هم به پای او این که زحمت ندارد هم خودت سعی می‌کنی و هم او را به سعی می‌بری و طواف می‌کنی.

اینطور نباید ما این مسأله را شوخی بگیریم. مسأله، مسأله‌ای بسیار مهمی است که چطور این فیض الهی آنچنان وسیع است که می‌آید و شامل همه افراد و همه آنها می‌شود که در این مسیر قدم گذاشتند، إما مباشری و إما بنیابی والولایی، آن فیض می‌آید همه آنها را در آن موقع می‌گیرد به نحوی که این مسئله حتی شهودی است. بسیاری از افراد نقل می‌کنند که در مشاهداتشان متوجه شدند که همه این

بچه‌هایی که می‌آیند از نقطه نظر حج به همان موقعیت و تکامل و به همان وضعیتی متلبس می‌شوند که یک شخص در چهل سالگی، پنجاه سالگی، شصت سالگی که به حج می‌رود به آن کیفیت متلبس می‌شود و این وضعیت را در آنجا پیدا کرده‌اند، نه این که آنها فرق کرده باشند و نصیب کمتری برده باشند همان است که از آن ناحیه به اینها رسیده است .

این‌ها مسائلی است که باید به مردم گفت و مردم را باید متوجه اینها کرد و شوخی نگیرند این حقایق را . و این‌ها را فقط یک مسائل ظاهری ندانند و یک مطالبی است که به نحو یک احکام ظاهری فقط الان دارد مطرح می‌شود و از این مطالب هیچ خبری نیست در حالتی که اصل و اساس برای این اعمال و رفتار توجه به این مطالب است که آنها متوجه باشند که این حجی را که دارند انجام می‌دهند این نمازی را که دارند می‌خوانند، حالا نه در حج، در همه مسائل، این روزه‌ای که دارند می‌گیرند در همه اینها چه قضیه‌ای است و چه مطالبی پشت این

است آیا این روزه‌ای که ما می‌گیریم همین طوری یک ماه روزه بگیریم بعد هم تمام شد یا اینکه پشت اینها حساب و کتابی هست و ما اطلاع نداریم این نمازی که داریم می‌خوانیم ظهر و عصر آیا فقط همینطور صرف خم و راست و رکوع شدن یا اینکه مطلبی پشت این قضیه هست و باید به آن نکته توجه کنیم و در موقع نماز خواندن باید بدانیم که چکار داریم می‌کنیم هیچ، نه، آقا وضو را بگیر و نمازت را بخوان و رفع تکلیف کن بلند شو برو حالا چه ده ثانیه طول بکشد حداقل آن به همین مقدار که صحیح باشد و فقط همین مستقبلاً بقبله باشی دیگر بقیه‌اش مساله‌ای نیست . بعد وقتی که آن شخص به بلوغ رسید آن وقت آن مساله‌ای دوم پیش می‌آید که تشریح مجدد برای الزام است.

تلمیذ: بنابراین مبنا، تا قبل از احتلام این نورانیت و ارتباط برای صبی هست و وقتی که محتلم می‌شود در واقع موضوع جدیدی برای او هست ، یک موضوع جدید و یک فرد جدید و یک تکلیف الزامی جدید، پس باید آن نورانیتی که کسب کرده است الان

از بین رفته باشد.

استاد: چرا از بین برود؟

تلمیذ: اگر از بین نرفته باشد تکلیف جدید بر چه

مبنایی است؟

استاد: بر مبنای وضعیّت جدید است.

تلمیذ: پس وضعیّت جدید را نباید داشته باشد.

استاد: خب ندارد.

تلمیذ: آن نورانیّت باید از بین برود.

استاد: آن نورانیّت از بین نرفته و در مرتبه

خودش می باشد مگر انسان یک مرتبه دارد؟ مگر

شما نمی گوئید هرچه لباس وجود پوشید از بین نمی

رود؟

امروز که شما به فقیر صدقه می دهید آیا دلیل بر

این است که صدقه فردا اثر صدقه امروز را از بین

می برد؟ امروز صدقه یک حکم دارد فردا یک حکم

دیگر و... شما الان نماز ظهر را می خوانید این نماز

برای شما یک نورانیتی می آورد بعد فردا عمدا نماز

ظهر را ترک می کنی آیا این نمازی که فردا ترک

می کنید یا نمی کنید حالا بحث ترک کردن فعل حرام

است آن تکلیف جدید که می‌آید آیا مگر غیر از این است که تکلیفی روی تکلیف دیگر آمده آن سر جای خودش حکمی داشته است، نورانیتی داشته، شما در روز قبل تحصیل کرده‌اید مصلحت ملزومه را، فردا مصلحت ملزومه جدیدی است این ارتباط به روز قبل ندارد پس فردا باز در ظرف جدید است و مصلحت ملزومه جدید هر کدام جای خود را دارد.

این شخص قبل از بلوغ یک وضعیت و حالی دارد بین خود و بین خدا در آن وضعیت و حال اگر این حج انجام بگیرد این وضعیت و حالش با سایر افراد متغیر و مختلف خواهد شد و بر سایر اقران خودش برتری و ترجیح پیدا خواهد کرد این برای قبل از بلوغ، حالا که بلوغ شد حال او تغییر پیدا می‌کند این به جای خودش است این تکلیف را انجام داده است الان با یک وضعیت جدید باید یک روش جدید را انجام بدهد فرض کنید، در زمان قبل از بلوغ یک نعلبکی غذا می‌خورد حالا که بالغ شده باید یک بشقاب غذا بخورد این بشقاب غذا خوردن ارتباطی به آن ندارد آن تحصیل خودش را داشته حالا اگر در

این وضعیت آمد و از روی عناد و سهل‌انگاری مستطیعاً حج انجام نداد، این لا یعدُّ حاجاً در زمان صباوت حج برایش نوشته می‌شود ولی به جهت عدم اتیان به تکلیف جدید پس از بلوغ، معاقب است. این بحث دیگر تمام شد .

بحث جدیدمان البته یک بحث اصولی است و آن این است که تکلیف ما نسبت به این حج چیست؟ از نظر بحث روایی، خوب مطلب را تا آنجایی که دیگر قضیه روشن بشود خدمت رفقا عرض کردیم و رفقا هم دیدند که قضیه استطاعت یک مسئله شرط زائد بر شرط عرفی نیست بلکه یک مسأله عرفی است .

در عرف مثلاً می‌گویند اگر می‌توانی برو تهران اگر می‌توانی امروز فلان کار را بکن اگر می‌توانی فرض کنید، اطعام کن اگر می‌توانی... ، اینها یعنی چه؟ یعنی اگر مشکلی نداشته باشی، اگر ایرادی نداشته باشد، مثلاً اگر می‌توانی الان این نامه را ببر به فلان شخص بده، می‌گویند من نمی‌توانم الان درس دارم بحث دارم نمی‌توانم ولی یک فردی می‌گوید

من می‌توانم و درس ندارم، این اگر می‌توانی اگر نمی‌توانی چیزی نیست، همین مطلب را خدا در قرآن گفته است و در روایات هست منتهی در روایات تفسیر شده به زاد و راحله و همین طور نسبت به کسانی که قادر هستند و می‌توانند، حتی در آنجا راحله برداشته شده است این مساله یک مسئله عادی است و نیازی به مباحث دیگر ندارد ولی از نظر تاکید بر قضیه و بر مساله خوب اشکالی ندارد که یک مقداری بحث را اصولی کنیم و مطلب را بر آن پایه قرار بدهیم .

ببینید در اوامر، اوامری که از ناحیه شارع تعلق می‌گیرد به وصفی، یا اینکه آن وصف، ظرف برای آن مأمور<sup>۲</sup> به است یا اینکه آن شرط برای وجوب مأمور به است.

در اینجا مساله فرق می‌کند یک وقتی مولی در اوامر خودش یک شرطی را شرط برای اصل مأمور به قرار می‌دهد یک مطلبی را اصل قرار می‌دهد برای آن مأمور به خودش، مثلاً فرض کنید می‌گوید که اگر فلانی در قم بود شما باید او را اکرامش کنید در فلان

شب اطعام کنید در اینجا وجود این شخص شرطِ وجوب است، یعنی مأمورٌ به بالنسبه به آن قید و بالنسبه به آن شرط، در اینجا شرط آن واجب مشروط است، واجب مطلق نیست وجوب در آنجا محقق نمی‌شود الا به حصول شرط در آن ظرف و در آن مکان، حالا ابتدای مطلب را امروز به عنوان مجمل می‌گوییم تا فردا وارد بحثش بشویم.

خوب، در اینجا اصلاً وجود این شخص، شرطِ وجوب است، قبل از وجود در اینجا اصلاً شرطی وارد نشده و باید آن محقق بشود یک وقتی نه، نمی‌گوید وجود او بلکه می‌گوید که فلانی را اکرام بکن در لیلۃ الجمعة، این اکرام در این جا به عنوان مطلق آمده نه به عنوان وجود او اگر فلانی باشد، یعنی در واقع مولی در اینجا ملتفت به وجود و عدمش نیست خود آن وجود مفروغ عنه است چون خود شخص در اینجا هست فرض کن متوطن است قاطعین این بلد هست منتهی ظرف برای مأمور به، به عنوان شرط واجب آن، عبارت است از همان لیلۃ الجمعة، قبل از لیلۃ الجمعة هنوز شرط واجب نیامده



است که همان وجود ظرف باشد در اینجا واجب می‌شود واجب مطلق، واجب مطلق نسبت به اصل اکرام و واجب مشروط بالنسبه به دخول وقت، قبل از دخول وقت هنوز ظرف مأمور به نیامد است.

این مطالبی که خدمتتان عرض می‌کنیم اینها یک نتیجه‌گیری دارد اصلش دو مساله است : یکی برای مساله تحصیل استطاعت است دوم برای بحثی است که راجع به اشهر حج می‌خواهیم بکنیم، این نکته در آنجا بدرد می‌خورد که خود نفس تعلق وجوب به حج این نسبت به اشهر حج و همین‌طور نسبت به استطاعت چه وضعیت و موقعیتی را دارد.

پس بنابراین کلام مولی که می‌گوید اکرام زیداً در لیلۃ الجمعة نسبت به خود اکرام و نسبت به نفس اکرام، واجب مطلق می‌شود و نسبت به زمان اکرام می‌شود واجب مشروط، الان واجب نیست باید صبر کند تا چند روز دیگر و در لیلۃ الجمعة اکرام بکند، بعد در یک زمینه دیگر ما می‌بینیم که همین وجوب اکرام می‌شود وجوب مشروط اگر این شخص فرض بکنید با یک همچنین وضعیتی بود شما باید اکرام کنید **إِنْ كَانَ تَقِيًّا يَجِبُ الْاِكْرَامُ، إِنْ كَانَ غَيْرَ تَقِيًّا لَا**

يَجِبُ الْاِكْرَامُ بِلِ يَحْرَمُ كَانُ ، در اینجا خود نفس زید مطلق برای اِکرام نیست زید مقید به قید تقوی در اینجا ملحوظ برای تعلق وجوب و عدم تعلق است. پس باید در اینجا احراز آن تقوی و احراز آن قید بشود تا اینکه آن وجوب هم در اینجا بیاید خوب حالا صحبت در این است که احراز این قید آیا در صورتی که واجب مطلق باشد، بر عهده مکلف است که بلند شود برود و فرض کنید تحقیق کند و به دست بیاورد که آیا متقی هست یا نه؟ یا این که نه، بر عهده او نیست می تواند آن کار را انجام ندهد. البته نسبت به این قضیه این به اصطلاح، صحبت بعد است که باید مساله را بعداً مطرح کنیم.

نسبت به واجب مشروط اگر این واجب باید لیلۃ الجمعة باشد و فرض کنید اکرام را که گفتیم نسبت به اصل زید این مطلق است اما نسبت به دخول وقت مشروط است، آیا تحصیل شرط در اینجا بر عهده زید است یا اینکه بر عهده عبد است؟ یا اینکه نه، لیلی الجمعة در اختیار او نیست و او می تواند صبر کند تا لیلۃ الجمعة؟

صحبت در این است که در این واجب مشروط آیا این عبد می تواند بگوید چون هنوز زمان این

و جوب نیامده است من می توانم با ایجاد مانع دفع آن واجب مشروط را بکنم به لیلۃ الجمعة؟ یا نمی تواند؟ وقتی که مولی به عبد می گوید که اکرم زیدا لیلۃ الجمعة این دیگر پایش را از قم نمی تواند بیرون بگذارد باید تا لیلۃ الجمعة در قم بماند نگوید من بلند می شوم می روم تهران حالا که رفتم تهران دیگر بر من واجب نیست، این واجب مشروط است، در واجب مشروط عبد نمی تواند ایجاد مانع برای رفع وجوب بکند زیرا در واجب مشروط حکم بر ضمّه عبد متعلق شده است و دیگر مفرّی از آن واجب نیست مثل فرض کنید واجب مشروط نسبت به طهارت انسان که در موقع صلاّة در موقع زوال حکم متعلق شده است و دیگر مفری نیست و باید برود تحصیل طهارت بکند این مطلب دیگری است، ولی در مورد واجب مطلق این طور نیست، تحصیل شرط برای واجب مطلق، بر عهده مکلف نیست فرض کنید مثلا بلوغ شرط وجوب است نسبت به احکام تکلیفیّه، برای صبی شرط الزام آن همان بلوغ است یا اینکه فرض کنید ما در احکام خیلی داریم مثل خمس

و زکات و این‌ها همه شرط برای واجب است نه شرط برای وجوب .

شارع خمس را واجب کرده است ولی وجوب خمس مشروط به بلوغ مال و حد نصاب است یعنی نصابش عبارت است از همان ازدیاد منافع یا نسبت به مؤونه سنه یا نسبت به سایر موارد مثل غوص و معادن، که به سنه و مؤونه سنه کاری نداریم، حالا فرض کنید در اینجا کارهای مختلفی است کار معدنیات است، کار غوص است، فرض کنید کار نجاری هم است خوب این فرد می‌گوید من نمی‌خواهم بروم غوص کنم تا این که مشمول خمس بشوم شارع می‌گوید می‌توانی بروی نجاری بکنی می‌توانی بروی قصابی کنی حتماً لازم نیست که انسان شغل خودش را به نحوی انتخاب کند تا اینکه مشمول تکلیف به خمس بشود یا اینکه در مورد نصاب در مورد نصاب زکات، این می‌تواند در زراعت یک زراعت دیگری بکند بجای این که انگور بکارد برود درخت سیب بکارد خوب سیب که مشمول زکات نیست مشمول خمس است، بله اگر

برود گندم بکارد و انگور و خرما و امثال ذلک این  
مشمول زکات می شود و همینطور شخص می تواند  
برای رسیدن به حد نصاب خودش را به سختی  
نیاندازد خوب در اینجا حد نصاب این مقدار است  
نصاب برای طلا و نقره این مقدار است برای زراعت  
این مقدار است گندم و مویز و خرما در مورد اگر  
چنانچه کیفیت سقی او سقی سماوی باشد یا مطر  
باشد یا توسط ید و اینها در اینجا تفاوت می کند  
شخص نسبت به تحصیل شرط در اینجا مکلف  
نیست، می گوید من یک مقداری زراعت می کنم که  
کمتر از حد نصاب باشد شارع در اینجا در اختیار او  
گذاشته نه اینکه یک هکتاری که دارید باید حتما یک  
هکتار را زراعت کند، می گوید: نه نمی خواهم، می  
خواهم ده مترش را زراعت کنم، همان مقدار قوتم  
باشد کفایت می کند .

خوب حالا با توجه به این مساله در مورد  
استطاعت باید ببینید وقتی که استطاعت، یک شرط  
برای واجب شد، یا شرط برای وجوب شد، البته در  
مباحث گذشته، مساله به این نحو شد که این

استطاعت شرط واجب است نه شرط برای وجوب، یعنی شارع در اینجا مسئله وجوب حج و الزام را متوقف بر حصول استطاعت نکرده است به این عنوان که هر وقت استطاعت حاصل شد آن وقت اصل وجوب حج بر ذمه مکلف می آید به این نحو نیست یا اینکه نه، شما ممکن است بگویید به این نحو باشد هنوز که ما وارد بحثش نشدیم که آیا اصل استطاعتی که می فرماید... **وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ**

**مَنْ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا ...** ﴿آل عمران، ۹۷﴾ این

استطاعت شرط برای وجوب است که قبل از حصول استطاعت، اصلاً واجب نیست از آن طرف انسان می تواند رفع استطاعت بکند فرض کنید زندگی خودش را به نحوی قرار بدهد که هیچ وقت مستطیع نشود، فقط به مقدار قوت لا یموت به همان مقدار تحصیل قوت برای خود و عیالش بکند حتی یک ریال هم اضافه نداشته باشد صدسال هم بگذرد می گوید استطاعت بر من حاصل نشده است، چطور اینکه در مورد خمس تحصیل نصاب تکلیف برای مکلف نیست در استطاعت هم تکلیف نیست

می تواند این را تحصیل نکند این می شود شرط برای  
و جوب، یا اینکه نه اصل حج و وجوبش به عنوان  
و جوب مطلق است وقتی که وجوبش، وجوب مطلق  
شد این شخص باید این وجوب را اتیان کند مشروط  
به استطاعت یعنی باید استطاعت در این جا حاصل  
بشود تا اینکه آن حج را اتیان بکند، این شرط  
استطاعت آیا تحصیلش در اختیار مکلف است؟ یا  
اینکه نه مکلف ملزم به تحصیل او است؟

صحبت در این است که مکلف ملزم است،  
فرض کنید، مثل از باب مقدمه واجب که مولی  
می گوید اکرم زیدا لیلۃ الجمعة خوب اکرام زید چه  
می خواهد؟ اکرام زید کار می خواهد، باید برود کدو،  
بادمجان و سیب و میوه بخرد اکرام مجانی که  
نمی شود خشک و خالی بیاید بنشیند بگوید خواستیم  
شما را در اینجا بیاوریم و از مجالست با حضرتعالی  
بهره مند شویم و فرض کنید که از نورايت مجلس  
بهره مند بشویم، طرف میگوید برو بابا گرسنه مان  
است، برو یک چیزی بیاور، این که اکرام نشد کدام  
پیغمبر و امامی اینطوری ضیوف خودش را اکرام

کرد؟ چطور به ما که رسید حضرتعالی نورانیت گرفته؟ آیا اگر حليلة جلیلة کریمه، در کنارت بود می گفت: گرسنه ام، می گفتی: یک مقدار به ما نگاه کن که از نورانیت ما بهره مند بشوی؟ می گفت، نورانیت مال خودت، فرض کنید که شکم گرسنه ما را سیر کن!

تلمیذ: استطاعت امر تکوینی است یا تشریحی؟

استاد: خوردن امر تکوینی است یا تشریحی؟

تلمیذ: خوردن تشریحی است.

استاد: آقا یعنی شما تا حالا هرچه می خوردید

تشریحی بوده؟!

اللهم صلی علی محمد و آل محمد